

نقد و بررسی دیدگاه‌های مختلف در رابطه با وحیانی

بودن الفاظ قرآن کریم*

محمد شبیبانی**

چکیده

یکی از پرسش‌های مطرح شده درباره متن قرآن این است که آیا الفاظ قرآن مانند محتوا و معنای آن، وحی الهی است یا اینکه محتوا از سوی خداوند به صورت وحی بر پیامبر اکرم ﷺ فرود آمده و حضرت خود، آن محتوا را در قالب الفاظ درآورده است. دو دیدگاه اصلی در این مورد وجود دارد؛ دیدگاه اول، اعتقاد به وحیانی بودن الفاظ قرآن است که دیدگاه عموم مسلمانان شمرده می‌شود و دیدگاه دوم، بشری بودن الفاظ قرآن است. بر اساس دیدگاه دوم، الفاظ قرآن گفتار نبوی و تنها محتوای آن، وحی الهی است. این قول با صریح کتاب^۱ سنت و اجماع در تعارض است. در این مقاله ابتدا مفهوم وحی تعریف شده و سپس اقوال مختلف پیرامون مسئله بیان و به نقد و بررسی آنها پرداخته شده است. در پایان دیدگاه صحیح به همراه ادله آن بیان و در نهایت چنین استنتاج شده است که قرآن کلام خدا است نه گفتار پیامبر ﷺ زیرا استناد سخنی به گوینده، وقتی صادق است که خود او معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد و به آن نظم داده باشد. اگر پیامبر ﷺ خود الفاظ قرآنی را انشاء کرده و به معانی لباس لفظ پوشانده باشد، دیگر قرآن کلام الله نخواهد بود و با توجه به اطلاق «کلام الله» بر قرآن موجود و مفهوم «کلام» که در آن لفظ داشتن لحاظ شده است، روشن می‌شود که الفاظ قرآن کریم الهی هستند و تمامی الفاظ آن قابلیت استناد و اسناد به ذات باری تعالی را دارد.

کلید واژه‌ها: وحی، معجزه، الفاظ قرآن، وحیانی، غیر وحیانی.

* تاریخ دریافت مقاله: ۹۴/۸/۲۰ - تاریخ پذیرش مقاله: ۹۴/۱۰/۲۵

** عضو هیئت علمی جامعه المصطفیٰ ﷺ العالمیه مشهد مقدس /

sheibanimohamad@yahoo.com

۱. «یریدون أن یدلوا کلام الله... می‌خواهند سخن خدا را تغییر دهند». (فتح: ۱۵)

مقدمه

از مسائلی که امروزه گاه و بیگاه در برخی نشریات مطرح می‌شود، مسئله وحیانی یا غیر وحیانی بودن الفاظ و کلمات قرآن است. پرسش بدین گونه مطرح می‌شود که آیا الفاظ و کلمات قرآن همچون محتوا و معانی آن از سوی خداوند وحی شده است و پیامبر ﷺ هیچ‌گونه نقش و دخالتی در آن نداشته یا اینکه قرآن پدیده‌ای بشری و ساخته خود پیامبر ﷺ است و به اصطلاح قالب‌هایی است که پیامبر ﷺ تجربه باطنی خود را به وسیله آنها تعبیر کرده است.

این پرسش در مورد متون مقدس مسیحیت نیز مطرح بوده است، اما انگیزه و سرنوشتی که این پرسش در مورد متون مقدس مسیحیت داشته، با انگیزه و سرنوشت آن در مورد قرآن دو تفاوت عمده دارد: نخست اینکه پیشینه این سؤال راجع به قرآن چنان که از «الاتقان» سیوطی و «البرهان» زرکشی فهمیده می‌شود به قرن‌ها قبل بر می‌گردد و عاملی که باعث طرح این سؤال و طرح نظریه غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن شده است، چنان که پس از این خواهیم گفت یک امر درون دینی از قبیل فهم خاص از برخی آیات یا دیدگاه خاص نسبت به کلام الهی بوده است، اما در مسیحیت این پرسش اولاً بسیار دیر مطرح شد و ثانیاً انگیزه آن برخی ناسازگاری‌هایی بود که متون مقدس با دستاوردهای علمی داشتند. تفاوت دیگر اینکه پرسش یادشده گرچه در عالم مسیحیت دیر مطرح شد، اما خیلی زود پاسخش را پیدا کرد. پیشرفت علوم و تحقیقات تاریخی که راجع به متون مقدس و چگونگی شکل‌گیری آن صورت گرفت به خوبی این واقعیت را آشکار کرد که متون مقدس، ساخته و پرداخته بشر است، آن هم نه خود حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام بلکه افراد خاصی از پیروان آنها که در زمان‌های بسیار متأخرتر از آن بزرگواران بوده‌اند. اما در مورد قرآن، جریان بر عکس است؛ یعنی نظریه غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن پس از مطرح شدن، از ابتدا به عنوان یک نظر نادر و غریب شناخته شد و هر چه زمان گذشت این نظریه بیش از گذشته مطرود و متروک شد، چه اینکه پیشرفت دانش نه تنها حقایق قرآن را تخطئه نکرد، بلکه بر صحت و درستی آن مهر تأیید زد، اما اینکه چرا امروزه این نظریه شاداً دوباره مطرح می‌شود، دلیل آن همان تقلید برخی روشنفکران از غرب است که سعی می‌کنند چالش‌ها و بحران‌های مربوط به مسیحیت را به گونه‌ای به عالم اسلام بکشانند. در این نوشتار مسئله وحیانی یا غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن مورد بررسی قرار گرفته است، اما نه از آن رو که این مسئله خود دارای اهمیت است، بلکه از آن جهت که برخی

رویکردها در مورد دین خواسته یا ناخواسته بر مبنای غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن استوار است.

۱. مفهوم وحی

یکی از وظایف اساسی پیامبران، دریافت پیام الهی است که از آن تعبیر به وحی می‌شود. سخن گفتن درباره ماهیت و چیستی و حقیقت وحی بسیار دشوار است و حقیقت وحی دست‌یافتنی نیست، زیرا وحی یک پدیده طبیعی قابل شناخت با ابزارهای متعارف عمومی و علمی نیست، بلکه پدیده‌ای است خارق‌العاده میان خداوند و برخی از انسان‌های برگزیده که جز خود آنها و کسانی که به آن مرحله و موقعیت نرسیده باشند، نمی‌توانند درباره ماهیت آن داوری کنند، لیکن معنا و مفهوم آن قابل فهم و دست‌یافتنی است و به اندازه گستره عقل، فهم و ادراک خود، می‌توان بر اساس گفته‌های پیامبران الهی پیرامون آن اندیشه و کاوش نمود.

الف) معنای لغوی:

ابن منظور در *لسان العرب* می‌گوید: وحی به معنای اشاره کردن، نوشتن، نامه، الهام و کلام پنهانی و هر چیزی است که به دیگری القاء شود. تعبیر «وحی الیه و اوحی» یعنی با او به گونه‌ای بود که از دیگران پنهان می‌داشت. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۱۵: ۲۴۰)

راغب اصفهانی می‌گوید: «اصل الوحی الإشارة السریعة»، ریشه وحی به معنای اشاره تند و سریع است و به همین خاطر هر کاری را که به سرعت انجام گیرد، آن را وحی می‌گویند و این ممکن است در کلامی رمزی و کنایه‌ای باشد و یا آوازی باشد مجرد از الفاظ و کلمات و یا به صورت اشاره به بعضی از اعضا و یا به نوشتن. (راغب اصفهانی ۱۳۸۵: ۵۱۵)

به اعتقاد لغت‌شناسان، جامع تمام معانی و کاربردهای واژه وحی «تفهیم و القای سریع و نهانی» است که متوجه مخاطب خاص خود بوده و از دیگران پوشیده است. این معنای مشترک، در تمام مصادیق وحی صدق می‌کند؛ خواه القای امر تکوینی بر جمادات باشد و یا القای امر غریزی بر حیوانات؛ تفهیم خطورات فطری و قلبی بر انسان‌های عادی و معمولی باشد یا تفهیم شریعت بر پیامبران برگزیده؛ خواه اشاره باشد یا صدای نهانی و یا نوشتار بشری. در تمام این موارد تفهیم سری و سریع نهفته است. (مصطفوی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۵۵)

ب) معنای اصطلاحی:

وحی در اصطلاح اسلامی عبارت است از پیام‌رسانی خداوند به پیامبران از راه مرتبط ساختن آنان با عالم غیب و ایجاد یک نوع ارتباط فرا طبیعی. از آن رو که این نوع پیام‌رسانی، سریع و پوشیده از دیگران انجام می‌گیرد از آن با واژه «وحی» تعبیر شده است. (ناصحیان، ۱۳۸۹: ۴۱)

علامه طباطبایی می‌نویسد:

وحی یک نوع تکلیم آسمانی (غیرمادی) است که در برخی افراد [به خواست خدا] پیدا می‌شود و دستورات غیبی (نهان از حس و عقل) را از وحی و تعلیم خدایی دریافت می‌کند. (طباطبایی ۱۳۶۱: ۸۵)

۲. تجربه دینی

تجربه واقع‌ای است که شخص از سر می‌گذراند (خواه به عنوان عامل و خواه به عنوان ناظر) و نسبت به آن آگاه و مطلع است. تجربه انواع مختلفی دارد و دامنه آن بسیار وسیع است و محدوده آن را طیفی وسیع از تجارب تشکیل می‌دهد. از جمله تجربه زیباشناختی، تجربه اخلاقی، تجربه لذایذ، تجربه حسی و... اما تجربه دینی غیر از تجربه‌های متعارف است. متعلق این تجربه، موجود یا حضوری مافوق طبیعی، یا مرتبط با ماورای طبیعت یا حقیقت غایی است. مثلاً تجربه خداوند تجلی خدا در چیزی یا شخصی مانند مسیح یا مریم عذرا یا دیدن فرشته یا سخن گفتن با او و مانند آن. (مایکل پترسون و دیگران، ۱۳۷۹: ۳۷ و ۳۶)

همچنین در تجربه دینی، شخص تجربه‌گر معتقد است که تبیین آن تجربه بر مبنای امور طبیعی، نارسا و غیر کافی است و باید آن را بر اساس آموزه‌های دینی تبیین کرد. به عبارت دیگر، دینداران تعبیری دینی از تجربه خود به دست می‌دهند و تجربه خود را بر اساس آموزه‌های دینی توصیف و تفسیر می‌کنند. بنابراین دو شرط برای دینی شدن تجربه وجود دارد؛ یکی آنکه در حوزه و محدوده دین صورت گیرد و دوم آنکه فاعل تجربه، در توصیف حالات خود از مفاهیم دینی بهره ببرد. (صادقی، ۱۳۸۲: ۱۳۴-۱۳۲)

تجربه دینی، تجربه‌ای است که از مواجهه مستقیم پیامبر با خداوند به دست می‌آید و همراه با تأثیرپذیری دینی است. در این مواجهه، نه پیام و کلماتی رد و بدل می‌شود و نه حقایقی به صورت گزاره بر پیامبر القاء می‌شود، بلکه پیامبر خود را مواجه با امر قدسی می‌بیند و آنچه بنام وحی به مردم ابلاغ می‌کند نه پیام و کلام الهی، بلکه تفسیری از مواجهه او با آن امر قدسی است.

۳. تفاوت وحی و تجربه دینی

تفاوت‌هایی اساسی میان وحی و تجربه دینی وجود دارند که این تفاوت‌ها توهّم یکسان‌انگاری وحی و تجربه دینی را به کلی طرد می‌نمایند. این تمایزها را می‌توان چنین برشمرد:

۱. از ویژگی‌های اساسی وحی، اعجاز آن است که آن را از تجربه دینی متمایز می‌کند. آنچه از جانب خداوند در قالب وحی بر پیامبر نازل می‌شود، از قدرت و نیروی خارق‌العاده‌ای برخوردار است که با آن قدرت خارق‌العاده یک یا چند اثر مافوق قدرت بشر را ابراز می‌دارد که نشان‌دهنده بهره‌مندی پیامبر از نیروی خارق‌العاده الهی است. قرآن کریم چنین آثار خارق‌العاده‌ای را که پیامبران به اذن خداوند برای گواهی بر صدق وحی خود ارائه می‌کردند «آیه» یعنی نشانه و علامت نبوت نبی می‌خواند و متکلمان اسلامی از آن حیث که این علائم، عجز و ناتوانی سایر افراد را آشکار می‌سازند، آنها را «معجزه» می‌نامند. بنابراین، با اندک تأملی می‌توان فهمید که تجربه دینی نمی‌تواند معجزه باشد.

۲. نکته دیگر درباره تفاوت تجربه دینی و عرفانی این است که تجربه صاحب تجربه، از فرهنگ و باورهای پیشین او متأثر است. وقتی تجربه‌گر به سیر و سلوک و تجربه عرفانی مشغول است، محصولات حال یا گذشته خود را در خواب یا بیداری می‌یابد، از این رو، فرهنگ و اعتقادات شخص تجربه‌گر به تجربه او تعیین و تشخص خاصی می‌بخشد، اما وحی پیامبران بر عکس تجارب دینی است. آنچه پیامبر در قالب وحی، اخذ و تلقی می‌کرد، علیه افکار و عقاید زمان خود و کاملاً دگرگون‌کننده اوضاع و احوال حاکم بر فرهنگ و زمانه‌اش بوده است و نه تنها افکار، عقاید و بینش‌های حاکم بر جامعه را دگرگون می‌کرد، بلکه ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را نیز متحول می‌ساخته است. بنابراین، وحی پیامبران، خلاف تجارب دینی و عرفانی که متأثر از فرهنگ زمانه خود بوده، بر فرهنگ و زمانه تأثیرگذار بوده است. در واقع، این تأثیر ناپذیری از فرهنگ زمانه به ویژگی دیگر پیامبران یعنی «عصمت» باز می‌گردد.

«عصمت» همچنان که شهید مطهری می‌گوید یعنی مصونیت از گناه و اشتباه؛ یعنی پیامبران نه تحت تأثیر هواهای نفسانی قرار می‌گیرند و نه مرتکب گناه می‌شوند و نه در کار خود دچار خطا و اشتباه می‌شوند و از این رو، در اعمال و افکارشان تحت تأثیر عادات اجتماعی و فرهنگ زمانشان نیستند. بنابراین، وقتی وحی را از جانب خداوند تلقی می‌کنند، بدون کوچک‌ترین دخل و تصرفی آن را به مردم ابلاغ می‌کنند. از همین‌جا می‌توان به تفاوت پیامبر و نوابغ پی برد. نوابغ، افرادی هستند که نیروی فکر و تعقل و حسابگری قوی دارند، یعنی از راه حواس خود با اشیا تماس می‌گیرند و

با نیروی حسابگر عقل خود بر روی فراورده‌های ذهنی خود کار می‌کنند و به نتیجه می‌رسند و احیاناً خطا می‌کنند. پیامبران الهی علاوه بر برخوردارگی از نیروی خرد و اندیشه و حسابگری‌های ذهنی، به نیروی دیگری به نام «وحی» مجهزند و نوابغ از این نیرو بی‌بهره‌اند و به همین جهت به هیچ وجه نتوان پیامبران را با نوابغ مقایسه کرد؛ زیرا مقایسه هنگامی صحیح است که کار هر دو گروه از یک نوع و از یک سنخ باشد، اما از آنجا که از دو نوع و دو سنخ است، مقایسه غلط است.

۳. تفاوت دیگری که میان وحی و تجربه دینی وجود دارد، این است که لازمه وحی بر پیامبر، رهبری است و پیامبری با آنکه از مسیر معنوی به سوی خدا و تقرب به ذات او و بریدن از خلق (سیر من الخلق الی الحق) آغاز می‌شود که مستلزم انصراف از برون و توجه به درون است، ولی سرانجام، با بازگشت به خلق و برون، به منظور اصلاح و سامان بخشیدن به زندگی انسان و هدایت آن در یک مسیر صحیح (سیر بالحق فی الخلق) پایان می‌یابد. (مطهری ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۶۰-۱۵۹)

۴. پیامدهای غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن

پیش از آنکه به طرح نظریات و بررسی دلایل آنها بپردازیم، مطرح کردن این پرسش ضروری می‌نماید که اگر الفاظ قرآن را بشری و غیر وحیانی بدانیم چه پیامدها و آثاری خواهد داشت؟ در پاسخ این پرسش می‌توان امور زیر را به عنوان پیامدهای غیر وحیانی بودن برشمرد:

۱. نخستین اثر این نظریه، قداست زدایی از الفاظ و کلمات قرآن است. مسلمانان همیشه برای الفاظ و واژه‌های قرآن ارزش قائل بوده و بدان‌ها حرمت می‌نهادند. به‌کارگیری هنر خط و روش‌های گوناگون خطاطی و تذهیب و دیگر آرایه‌های هنری در مورد قرآن، پیدایش علم قرائت و تجوید برای هرچه بهتر و زیباتر ادا کردن کلمات و حروف قرآن و رعایت ادب و طهارت در تماس با کلمات قرآن، همگی نشانه‌ها و جلوه‌هایی از احساس قداست و ارزشی است که مسلمانان نسبت به کلمات و حروف قرآن داشته و دارند. بشری دانستن الفاظ قرآن این ارزش و قداست را از میان می‌برد و الفاظ و کلمات قرآن را در سطح الفاظ و کلمات سایر کتاب‌ها و نوشته‌ها قرار می‌دهد.

۲. دومین اثر این نظریه، نفی اعجاز در بُعد لفظی و واژگانی قرآن است. ناگفته پیداست که یکی از ابعاد اعجاز قرآن که از آغاز نزول تاکنون مطرح بوده، اعجاز بیانی یا به تعبیر دیگر اعجاز در فصاحت و بلاغت است. ابعاد دیگر اعجاز، همچون اعجاز علمی و اعجاز تشریحی از حقایقی است که در بستر زمان و در اثر رشد فکر و اندیشه بشر کشف شده است، اما آنچه از آغاز تاکنون همه اهل فن بر آن اتفاق داشته‌اند و

شاید محور اصلی تحدی قرآن در زمان نزول هم، همین بُعد اعجاز بیانی و بلاغی است. از سوی دیگر، سطوح مختلف اعجاز بیانی از قبیل زیبایی، آهنگین بودن، دقیق و بی‌بدیل بودن، سهولت و رسایی، چینش و گزینش منظم و حساب شده و... بر محوریت الفاظ و کلمات مطرح می‌شود. معنای اعجاز در این بُعد چیزی جز این نیست که آوردن الفاظ و کلماتی با این ویژگی‌ها فراتر از توان بشر است و هیچ انسانی را یارای آن نیست که سخنی بدین خصوصیات بگوید. نظریه غیر وحیانی بودن الفاظ قرآن این بعد از اعجاز را یکسره انکار می‌کند، زیرا وقتی الفاظ ساخته و پرداخته یک انسان باشد، طبیعی است که انسان‌های دیگر توانایی آن را خواهند داشت که برتر از آن یا دست‌کم مثل آن را پدید آورند. از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که دلایل اعجاز بیانی خود بهترین گواه بر بطلان این نظریه است، چنان که در ادامه بحث بدان خواهیم پرداخت.

۳. سومین پیامد نظریه غیر وحیانی بودن، متن‌گریزی، یا به تعبیر دیگر نادیده گرفتن مرجعیت قرآن در فهم دین است.

۴. کثرت‌گرایی دینی پیامد دیگری است که بر نظریه غیر وحیانی بودن مترتب می‌شود. اساس و زیربنای پلورالیسم در زمینه ادیان، این نظریه است که هیچ دینی دربردارنده و حامل حقیقت به صورت کامل نیست، بلکه هر دینی بهره‌ای از حقیقت دارد و از همین رو و جبهی برای دعوی انحصار یا شمول باقی نمی‌ماند. (حسینی، ۱۳۷۹، ش: ۲۱ و ۲۲)

۵. بیان دیدگاه‌ها

قبل از پرداختن به بیان دیدگاه‌های موجود و نقد و بررسی آنها، ابتدا فرض‌های قابل تصور در این مسئله را ذکر نموده و سپس به تحلیل و بررسی آنها پرداخته‌ایم. به نظر می‌رسد در مسئله مورد بحث، می‌توان پنج فرض را تصور کرد:

۱. آنچه بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است، صرفاً معنی و معارف آسمانی قرآن بوده و شخص پیامبر صلی الله علیه و آله آن معانی و معارف را در قالب الفاظ، کلمات و جملات ریخته و بر آدمیان عرضه کرده است. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۵: ۳۱۷) وی این فرض را به عنوان یکی از فرض‌های مذکور در این مبحث ذکر کرده است ولی خودش بدان معتقد نیست.
۲. معانی و معارف بلند قرآنی از ناحیه خداوند آمده است، اما الفاظ، کلمات و جملات را، فرشته وحی (جبرئیل علیه السلام) بر آن معارف پوشانده و بر پیامبر صلی الله علیه و آله عرضه کرده است. (زرکشی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۲۹۱) وی هم این فرض را ذکر کرده و خود بدان معتقد نیست.

۳. آنچه بر پیامبر ﷺ نازل شده است، تنها الفاظ، کلمات و جملات بوده و پیامبر ﷺ از طریق همین الفاظ، به معانی و معارف بلند آنها منتقل شده است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴، ج ۱: ۹۳) ایشان هم تنها این فرض را ذکر کرده است و خودشان آن را قبول ندارند.

۴. هم الفاظ و هم معانی قرآن، همگی از شخص پیامبر بوده و استناد قرآن به خداوند صرفاً به این دلیل است که خداوند زمینه چنین الفاظ و محتوایی را در وجود پیامبر ﷺ ایجاد کرده است. (طباطبایی، همان) وی این فرض را نیز در محل بحث ذکر کرده، اما خود بدان معتقد نیست.

۵. معانی و معارف بلند قرآن، همچون الفاظ، کلمات و جملات آن، همگی از ناحیه خداوند است و پیامبر ﷺ مجموعه آنها را از خداوند دریافت کرده و به آدمیان عرضه داشته است، بدون آنکه ذره‌ای در معارف و الفاظ آن دخالت کرده باشد. (همان) علامه طباطبایی همین فرض را قبول دارد.

بررسی دیدگاه‌ها در باب الفاظ قرآن نشان می‌دهد که برخی از فرض‌های پنج‌گانه مذکور مورد قبول هیچ‌یک از صاحب‌نظران در عرصه تفسیر و علوم قرآن واقع نشده و تنها سه فرض از فرض‌های مذکور مورد توجه و قبول قرار گرفته است. زرکشی در این باب سه دیدگاه را که منطبق بر همان سه فرض است، ذکر کرده است:

(الف) معانی و معارف قرآن در قالب همین الفاظ و جملات از ناحیه خداوند نازل شده و جبرئیل علیه السلام و پیامبر ﷺ تنها واسطه در ابلاغ پیام الهی به انسان‌ها بوده‌اند. (فرض پنجم)

(ب) معانی و معارف قرآن به تنهایی از ناحیه خداوند و توسط جبرئیل بر پیامبر نازل شده و شخص پیامبر آنها را در قالب الفاظ و جملات ریخته و بر مؤمنان عرضه نموده است. (فرض اول)

(ج) معانی و معارف قرآن بر جبرئیل علیه السلام القاء شده و جبرئیل خود، آنها را در قالب الفاظ قرار داده و بر پیامبر ﷺ عرضه نموده است. (فرض دوم) (زرکشی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۲۹۱)

زرکشی اگرچه از معتقدان به هر کدام از سه دیدگاه بالا نامی نبرده، لیکن از بیانی که پیش از نقل این اقوال دارد، بدست می‌آید که اهل سنت بر دیدگاه نخست اتفاق نظر دارند:

و اعلم انه اتفق اهل السنة على ان كلام الله منزل، واختلفوا في معنى الانزال، فقيل: معناه اظهار القرآن وقيل: ان الله افهم كلامه جبرئيل وهو في اسماء و

هو عال من المكان و علمه قرائته، ثم جبرئیل اداه فی الارض و هو یهبط فی

المكان. (همان)

سیوطی نیز به نقل سه دیدگاه بالا بسنده کرده و خود با تأکید بر دیدگاه نخست، ادله‌ای نیز بر آن اقامه کرده است. (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۸ و ۵۹)

از سخن ظریف و دقیق زرقانی در همین باب نیز به دست می‌آید که تنها سه دیدگاه بالا در میان صاحب‌نظران مطرح بوده و دو فرض دیگر (فرض سوم و چهارم) یا به کلی مطرح نبوده و یا هیچ طرفدار قابل ذکری در میان اندیشمندان دینی نداشته است. (زرقانی، بی‌تا، ج ۱: ۴۱ و ۴۲)

از سخن علامه طباطبایی به دست می‌آید که فرض چهارم (هم الفاظ و هم معانی از شخص پیامبر ﷺ است) از فرض‌های پنج‌گانه نیز قائلی داشته است، لیکن وی با سخیف شمردن این دیدگاه و رد آن، از قائل آن سخنی به میان نیاورده است:

و اسخف منه قول من قال: ان القرآن بلفظه و معناه من منشآت النبی ﷺ القته مرتبة من نفسه الشریفه تسمى الروح الامین الی مرتبة منها تسمى القلب. (طباطبایی، بی‌تا: ج ۱۵: ۳۱۷)

از میان فرض‌ها و دیدگاه‌های مذکور در موضوع الفاظ قرآن، دو دیدگاه بیشتر مورد توجه و قبول عموم مسلمانان و اندیشمندان حوزه‌های دینی واقع شده و از آغاز تاکنون نیز بیشترین حجم مباحث به همین دو دیدگاه اختصاص یافته است. به منظور رعایت اختصار، به بیان و بررسی این دو دیدگاه پرداخته و تفصیل و بسط آن را به منابع دیگر ارجاع می‌دهیم.

الف) الهی بودن معانی و الفاظ

دیدگاه غالب در میان مسلمانان از آغازین روزهای آشنایی با وحی الهی تا کنون بر این اصل استوار بوده است که قرآن کریم با همه معارف بلند و محتوای آسمانی خود در قالب واژه‌ها، جمله‌ها و ترکیب‌های موجود بر پیامبر گرامی اسلام ﷺ نازل شده است و پیامبر نیز به عنوان واسطه میان خالق هستی و آدمیان، این پیام الهی را دریافت و بدون ذره‌ای کاستی و فزونی به انسان‌ها ابلاغ کرده است. این دیدگاه از چنان پشتمانه برهانی و تأییدات قرآنی و روایی برخوردار است که به مثابه ضروری دین در

۱. سخیف‌تر از سخن قبل (اینکه معانی قرآن از خدا و الفاظ از پیامبر ﷺ است) سخن کسی است که گفته است قرآن با الفاظ و معانی، همگی از خود پیامبر ﷺ است که مرتبه‌ای از نفس شریفش که روح الامین نامیده می‌شود، آنها را بر مرتبه‌ای دیگر از نفسش که قلب نامیده می‌شود، الفا کرده است.

میان مسلمانان مورد تلقی واقع شده است و اندیشمندان بسیاری بر آن ادعای اجماع کرده‌اند. (زرقانی، بی تا، ج ۱: ۴۴؛ زرکشی، ۱۴۲۷، ج ۱: ۲۹۰؛ معرفت: ۱۳۶۸)

تلاش گسترده شخص پیامبر ﷺ به منظور حفظ قرآن از هرگونه تغییر و تحریف، به کار گرفتن جمعی از مؤمنان به منظور کتابت و ثبت دقیق آیات قرآن، تعلیم آیات نازل شده بلافاصله پس از نزول بر مسلمانان حاضر و اعزام گروه‌های تبلیغی به منظور تعلیم قرآن بر مسلمانان سایر مناطق، تأکید بر قرائت مستمر و حفظ قرآن، همه و همه حاکی از آن است که واژه‌ها، جمله‌ها و ترکیب‌های قرآنی نیز همانند معارف بلند آن از منبع پایان‌ناپذیر علوم الهی سرچشمه گرفته‌اند.

سیره و سلوک عملی مسلمانان نیز در برخورد با قرآن، همواره نشانگر همین حقیقت بوده است. مسلمانان به همان میزان که نسبت به فهم معارف و مفاهیم آسمانی قرآن تلاش کرده‌اند و با شکل‌گیری هر گونه انحرافی در این عرصه به مقابله پرداخته‌اند، نسبت به شناخت واژه‌ها، جمله‌ها و اسلوب‌های ترکیبی و ساختار ظاهری متن و دریافت سبک بدیع و وجوه فصاحت و بلاغت و آهنگ موزون قرآن نیز تلاش بسیار کرده‌اند. تلاش‌های گسترده اندیشمندان مسلمان پیرامون ساختار ظاهری و اسلوب کلامی قرآن، قبل از هر عامل دیگر مبتنی بر ایمان و اعتقاد به الهی بودن الفاظ قرآن بوده است. مباحث بسیاری که پیرامون ظهورات قرآن، امکان فهم و تفسیر قرآن، ترجمه قرآن به سایر زبان‌ها، جمع، تدوین و نگارش، تواتر قرآن در طول عصرها و عدم تحریف قرآن صورت گرفته است، همگی به نوعی از اعتقاد به الهی بودن این کتاب آسمانی - هم در محتوا و هم در شکل - سرچشمه گرفته است. اعتقاد به الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن از چنان عمقی در وجود مؤمنان برخوردار بوده، که قرآن کریم همواره به عنوان متنی مقدس، مورد احترام خاص مسلمانان قرار گرفته و بالاتر از هرگونه متن انسانی در جایگاهی منحصر به فرد نشانده شده است.

ادله دیدگاه نخست

ادله بسیاری بر الهی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن اقامه شده، که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. قرآن به طور آشکار خود را سخن خدا معرفی کرده است. قرآن کریم در آیه ششم سوره توبه می‌فرماید: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ؛ هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد که از دین آگاه شود بدو پناه ده تا کلام خدا را بشنود». (در آیه ۷۵ سوره بقره و آیه ۱۵ سوره فتح، تعبیر به کلام الله آمده است) و نسبت دادن سخن به گوینده آن در صورتی منطقی و معقول است که گوینده خود در

انتخاب، تنظیم و چینش کلمات و شکل دادن به ساختار و ترکیب جمله‌ها، نقش اصلی را به عهده داشته باشد، (معرفت، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۱۰) اما اگر شخصی تنها مفاهیمی را به دیگری القا نماید و شخص دوم خود به انتخاب و تنظیم کلمات و ترکیب جمله‌ها بپردازد، در این صورت سخن به شخص دوم نسبت داده می‌شود و انتساب آن به شخص اول هرگز منطقی و متعارف نیست. (همان؛ زرقانی، بی‌تا، ج ۱: ۴۴)

۲. بدون شک بخش بزرگی از اعجاز قرآن به ساختار ظاهری متن، سبک بدیع و اسلوب منحصر به فرد آن باز می‌گردد. فصاحت و بلاغت بی‌نظیر قرآن که از دیر باز به عنوان برخی از وجوه اعجاز قرآن مورد اتفاق نظر همه سخن‌شناسان و آگاهان به کلام عرب بوده است، ناظر به الفاظ، عبارات و ساختار ظاهری متن قرآن است. پیام آیات «تحدی» که همگان را به آوردن مثل قرآن فراخوانده است از زاویه ساختار ظاهری متن است که اگر در الهی بودن الفاظ و قالب‌های مشتمل بر معارف بلند قرآن تردید دارید، در مقام معارضه و برای اثبات مدعای خود، الفاظ و جمله‌های دیگری مشابه این الفاظ و عبارات بیاورید. این تحدی و عجز مشرکان از ساختن و پرداختن کلامی همانند قرآن، نشانگر آن است که ساختار ظاهری متن و سبک بیانی قرآن نیز از ناحیه خداوند است و ذهن و زبان هیچ انسانی (حتی پیامبر ﷺ) در شکل‌گیری آن دخیل نبوده است. زرقانی در بیان این دلیل چنین می‌گوید:

ان الاعجاز منوط بالفاظ القرآن، فلو ابيح ادائه بالمعنى لذهب اعجازه و كان

مظنة للتغيير و التبديل. (زرقانی، همان)

۳. آیات بسیاری از قرآن کریم به وضوح بر وحیانی و الهی بودن الفاظ و ساختار متن عربی قرآن دلالت دارند.

«إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ»؛ به درستی که ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم تا شما در فهم آن - تعقل و تفکر نمایید و قرآن در لوح محفوظ نزد ما بسی بلند مرتبه و محکم است. (زخرف: ۳-۴)

«وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانِ عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرَى لِّلْمُحْسِنِينَ»؛ و پیش از قرآن، کتاب تورات بر موسی که امام و پیشوای خلق بود، نازل گردید و این کتاب قرآن که تصدیق‌کننده کتب آسمانی پیشین است، به زبان عربی نازل شده تا ستمکاران را بترساند و نیکوکاران را بشارت دهد. (احقاف: ۱۲)

آیات مذکور ساختار لفظی و عربیت قرآن را با صراحت به خداوند نسبت داده و بسیار روشن است که «لسان» و «عربیت» نمی‌تواند هیچ ارتباطی با محتوا داشته باشد

و از اوصاف لفظ و ساختار ظاهری متن به شمار می‌آید. آیات دیگری آشکارا بر عدم دخالت پیامبر ﷺ در ساختار ظاهری قرآن و تبعیت محض او از وحی الهی دلالت دارند. در ادامه چند نمونه از این آیات آمده است:

«قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَيْتَ بَقْرَانَ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»؛ آنان که به لقای ما امیدوار نیستند به پیامبر گفتند که قرآنی غیر از این بیاور و یا همین را به قرآن دیگری مبدل ساز، ای پیامبر بگو ممکن نیست برای من که قرآن را از پیش خود تغییر دهم، من جز از وحی الهی تبعیت نمی‌کنم». (یونس: ۱۵)

«وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»؛ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. سخن او چیزی جز وحی الهی نیست. (نجم: ۴-۳)

«وَأَنْتَ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَ لَنْ تَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُتْتَحِدًا»؛ و آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شده تلاوت کن که کلمات خدا را هیچ کسی تغییر نتواند داد و هرگز جز درگاه او پناهی نخواهی یافت. (کهف: ۲۷)

علاوه بر آیات بالا، آیات دیگری که به صراحت سخن از تلاوت، قرائت و القای قرآن بر پیامبر ﷺ گفته است، نیز بر موضوع بحث دلالت دارند:

«وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا»؛ و کافران گفتند چرا قرآن یکجا بر پیامبر ﷺ نازل نشد، (پاسخ این است) تا آن را در دل تو تثبیت نماییم و آن را با درنگ و بیایی بر تو خواندیم. (فرقان: ۳۲)

«إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»؛ براستی که گرد آوردن و خواندن آن [آیات قرآن] بر عهده ماست؛ پس هرگاه که آن را خواندیم تو نیز خواندنش را پی‌گیری. (قیامت: ۱۷ و ۱۸)

«إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَقِيلاً»؛ براستی ما سخن سنگینی را بر تو القا می‌کنیم. (مزل: ۵)

بسیار واضح است که «ترتیل»، «قرائت» و «القاء قول» همگی به الفاظ و عبارات مربوط می‌باشد و هیچ نسبتی میان آنها و محتوای سخن نمی‌توان یافت. با مطالعه و دقت در آیات بالا و آیات بسیاری که به معرفی و چگونگی نزول وحی بر پیامبر گرامی ﷺ پرداخته‌اند، تردیدی باقی نمی‌ماند که الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن و اسلوب کلامی آن نیز همانند محتوای بلند و معارف درخشان آن نیز از سوی خداوند

بزرگ بر سفیر وحی نازل شده و نقش فرشته وحی و پیامبر ﷺ در این عرصه تنها نقش واسطه در دریافت و ابلاغ بوده است.

۴. تمایز آشکار ساختار ظاهری متن قرآن با سخنان و احادیث منقول از پیامبر ﷺ که بر هیچ سخن‌شناس ژرفکاوی پنهان نبوده و نیست، دلیل دیگری بر وحیانی بودن الفاظ و عبارات قرآن کریم است. اعراب عصر پیامبر ﷺ که سال‌ها با آن حضرت معاشرت نموده و با کلمات و سخنان وی آشنایی کامل داشتند، پس از شنیدن اولین آیات قرآن از زبان پیامبر ﷺ به یکباره خود را با اقیانوسی از مضامین بلند، در قالب الفاظ و اسلوبی به مراتب برتر از قالب‌های انسانی مواجه دیدند و آشکارا بر الهی بودن آن اعتراف کردند. برخی بی‌درنگ ایمان آورده و هستی خویش را در این راه در طبق اخلاص گذاشته و برخی با اعتراف آشکار بر این حقیقت، راه عناد و دشمنی در پیش گرفته و به ظلمات ابدی گرفتار آمدند. (معرفت، ۱۳۶۸، ج ۴، ۲۸ و ۲۹)

زرقانی که بر ظرافت این دلیل به خوبی واقف بوده، تحت عنوان «اسلوب القرآن و اسلوب الحدیث النبوی» در این باره چنین می‌گوید:

و لقد کان هولاء العرب یعرفون نبی الاسلام و یعرفون مقدرته الکلامیه من قبل ان یوحی الیه، فلم یخطر ببال منصف منهم ان یقول: ان هذا القرآن کلام محمد [ﷺ] و ذلك لما یری من المفارقات الواضحه بین لغة القرآن و لغة الرسول [ﷺ]. (زرقانی، بی‌تا، ج ۲: ۲۳۵)

اعراب عصر نزول، پیامبر را می‌شناختند و به میزان توانایی ایشان در سخن گفتن، پیش از نزول وحی واقف بودند، [با وجود این] به ذهن هیچ یک از افراد با انصاف آنان نیامد که بگوید: قرآن سخن محمد است ﷺ زیرا فرق‌های آشکاری بین قرآن و لغت پیامبر ﷺ دیده می‌شد.

قرآن نیز خود به‌گونه‌ای بر تمایز میان سخن پیامبر و آیات وحی صحه گذاشته است: «قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ بگو اگر خدا می‌خواست، من این آیات را بر شما نمی‌خواندم و خداوند از آن آگاهتان نمی‌کرد، چه اینکه مدت‌ها پیش از این، در میان شما زندگی نمودم (و هرگز آیه‌ای نیاوردم) آیا نمی‌فهمید؟! (یونس: ۱۶)

۵. معارف، حقایق و محتوای قرآن از چنان عظمت، ژرفا و وسعتی برخوردار است که قراردادن آنها در قالب الفاظ و عباراتی که توان حمل آن معارف و حقایق آسمانی را داشته باشد، فوق توان و قدرت آدمیان است. قرآن کریم خود در عظمت و سنگینی

وحی چنین می‌گوید: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» و از سوی دیگر پیامبر را نیز انسانی همانند سایر انسان‌ها معرفی می‌کند که از سوی خداوند بر او وحی نازل شده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ». (کهف: ۱۱۰)

پیامبر که انسانی همانند سایر انسانهاست، در اثر شرح صدر خدادادی^۱ و طهارت از هرگونه پلیدی و ناپاکی^۲ تنها قادر است وحی الهی را با عظمت و ژرفا دریافت کند و بدون ذره‌ای کاستی و فزونی بر آدمیان ابلاغ نماید. پوشاندن لباس الفاظ و عبارات بر وجود حقایق سهمگین آسمانی و محتوای ژرف و نامحدود ربانی همان گونه که از عهدهٔ انس و جن خارج است^۳ از عهده شخص پیامبر ﷺ نیز خارج است. جلال‌الدین سیوطی در استدلال بر وحیانی بودن الفاظ قرآن به همین دلیل تمسک کرده، چنین می‌گوید:

و ان تحت كل حرف منه معاني لا يحاط بها كثرة فلا يقدر احد ان يأتي بدله
بما يشتمل عليه. (سیوطی، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۹)

تحت هر کدام از حرف‌های قرآن معانی بسیاری است که به احاطه در نمی‌آید، پس کسی را یارای آن نیست که به جای آن حرف، حرفی قرار دهد که مشتمل بر همه آن معانی باشد.

از مجموع ادله بالا این نتیجه به روشنی به دست می‌آید که الفاظ، عبارات و ساختار ظاهری متن قرآن همانند محتوای بلند و معارف نورانی آن، وحی الهی است که از معبر فرشته وحی و پیامبر اکرم ﷺ بدون ذره‌ای تغییر عبور کرده و در اختیار آدمیان قرار گرفته است. آنچه تحت نام قرآن در عصر نزول و عصرهای پس از آن تا امروز در منظر انسان‌ها قرار گرفته و جامعه بشری همواره از مواهب حضور نورانی آن برخوردار گشته است به تمام و کمال و حرف به حرف، وحی الهی است که همه انسانها در همه اعصار به گونه‌ای یکسان مخاطب آن هستند.

ب) معارف و محتوای الهی و الفاظ از پیامبر ﷺ

دیدگاه دوم بر این باور است که آنچه از ناحیه خداوند بر پیامبر ﷺ وحی شده است، تنها معارف و مضامین ژرف قرآنی است که آگاهی و شناخت آدمیان نسبت به

۱. انشراح: ۱.

۲. احزاب: ۳۳.

۳. اسراء: ۸۸.

آنها بدون وحی ممکن نبوده است، لیکن پوشاندن الفاظ و عبارات بر وجود آن معارف توسط شخص پیامبر صورت گرفته است.

ریشه این دیدگاه به متکلم معروف قرن سوم هجری ابومحمد عبدالله ابن سعید ابن کلاب القطان بصری می‌رسد. وی از تدوین‌کنندگان عقاید کلامی سلف است که بعدها کسانی چون ابوالحسن اشعری، آرا و روش وی را دنبال کردند و «کلام اشعری» را بنیاد گذاشتند. ابن کلاب یکی از مخالفان معروف و معتبر معتزله بود که ضد آرای آنان مصنفاتی داشته است. تاریخ دقیق مرگ وی مشخص نشده است، اما نوشته‌اند پس از ۲۴۰ قمری در گذشته است. عقاید و آرای کلامی ابن کلاب در شکل‌گیری کلام اسلامی اثر مهمی داشته است. متکلمان پس از وی آرای او را به صورت مخالف یا موافق به طور جدی مورد بحث قرار داده‌اند. پیروان آرای وی «کلابیه» نامیده شده‌اند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۰، ج ۴)

وی از پیشتازان تئوری‌پردازی مکتب اشاعره به حساب می‌آید. وی درباره سخن خدا بر این باور است که سخن خدا، صفت ذات او و قدیم و نامخلوق است. وی علاوه بر این دیدگاه که توسط اشاعره به دیده قبول انگاشته شده است، دیدگاه اختصاصی دیگری در باب قرآن و سایر کتب آسمانی دارد، ولی معتقد است که کلام نفسانی و سخن قدیم خداوند هرگز به صورت «مصحف» و کتاب مدون در نیامده است. دلیل ابن کلاب بر این مدعا این است که:

رسم و تعبیر عربی یا عبری کلام خداوند غیر از عین کلام خداوند است و قرآن مجید رسم و تعبیر عربی کلام خداوند است و نه عین آن. به عقیده وی، طی نزول وحی قرآنی و شنیده شدن آن به وسیله پیامبر اسلام یک پدیده «تعبیر» واقع شده که دارای مشخصات زبان عربی است. (مجتهد شبستری، ۱۳۷۵: ۱۲۶)

وی بر این باور بود که محدودیت‌های موجود در کلام عربی، سبب محدودیت کلام خداوند هنگام نزول شده و کلام خداوند را رنگ بشری داده است. از این رو نمی‌توان ادعا کرد که قرآن عین کلام خداوند است. (همان)

اگرچه دیدگاه اختصاصی ابن کلاب درباره الفاظ و عبارات قرآن توسط اندیشمندان بزرگی همچون قاضی عبدالجبار و ابوالحسن اشعری در قرن چهارم و پنجم و ابن تیمیه در قرن ششم به سختی مورد حمله قرار گرفته است (همان: ۱۲۶) لیکن این دیدگاه از آن زمان تا امروز همواره به عنوان یک دیدگاه نادر در میان اندیشمندان حوزه علوم و تفسیر قرآن حضور داشته است. نشان دادن این دیدگاه در کنار دیدگاه نخست (که دیدگاه غالب و مورد اتفاق مسلمانان در سده‌های نخستین اسلامی بوده است) در منابع مهمی

همچون البرهان زرکشی، الاتقان سیوطی و مناهل العرفان زرقانی و نقل آن از اندیشمندان پیشین، خود حاکی از حضور مستمر این دیدگاه در حوزه‌های اندیشه دینی و بحث و بررسی دائمی پیرامون آن بوده است، گرچه هیچ کدام از منابع مذکور قائلینی برای این دیدگاه ذکر نکرده‌اند.

به نظر می‌رسد دیدگاه مذکور در سدهٔ اخیر مورد توجه و اقبال بیشتری واقع شده است، زیرا برخی از نویسندگان نوگرا در جهان اسلام با گرایش به این دیدگاه در صدد تقویت و ترویج آن برآمده‌اند.

شاه ولی‌الله دهلوی که در نهضت اصلاح دینی در شبه قاره هند نقشی بر عهده داشته است، بر این باور بوده است که تنها معانی و معارف قرآن بر پیامبر وحی شده است، ولی قالب‌ها و ساختار ظاهری الفاظ و متن قرآن از شخص پیامبر است. (خرمشاهی، ۱۳۶۴: ۶۸) سر سید احمدخان هندی (همان: ۶۷) و سید امیرعلی هندی (حلبی، ۱۳۷۴: ۱۴۸) نیز دیدگاهی این چنین داشتند و از برخی نوشته‌های نصر حامد ابوزید، از متفکران مصری نیز می‌توان چنین دیدگاهی را برداشت کرد. (ابوزید، ۲۰۰۰م: ۱۸ و ۱۹) برخی نویسندگانی که وحی را با تجربه فردی شخص پیامبر یکسان شمرده‌اند نیز خواسته یا ناخواسته به همین دیدگاه تن داده‌اند.

نقد و بررسی

طرفداران دیدگاه مذکور برای اثبات مدعای خود به هیچ دلیل منطقی تمسک نجسته و تنها به طرح ادعای خود بسنده کرده‌اند. شاید بتوان مستند اصلی این دیدگاه را در برخی از آیات قرآن جستجو کرد، زیرا برخی آیات، آشکارا از نزول وحی بر قلب پیامبر ﷺ سخن گفته‌اند و نزول وحی بر قلب به طور طبیعی محتاج به کارگیری الفاظ و عبارات نمی‌باشد. (زرندی، ۱۳۶۹: ۴۵) به دو آیه ذیل توجه نمایید:

«نَزَّلَ بِهِ الرُّوحَ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»؛ روح الامین (جبرئیل) قرآن را بر قلب تو فرود آورد تا از اندازکنندگان باشی. (شعرا: ۱۹۴-۱۹۳)

«قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ بگو آنکه با جبرئیل دشمن است، پس در حقیقت اوست (جبرئیل) که قرآن را با اذن خداوند بر قلب تو نازل کرد. (بقره: ۹۸)

بر اساس این دو آیه، محل نزول وحی، قلب مبارک رسول‌الله ﷺ است و وارد کردن مطلبی به قلب، محتاج به کار گرفتن قالب‌های لفظی و عبارات نیست. به کار گرفتن الفاظ و ترکیب‌های کلامی صرفاً به منظور رساندن مطلبی به گوش است که از حواس ظاهری آدمی به شمار می‌آید.

به نظر می‌رسد ادله پنج‌گانه یاد شده، در اثبات دیدگاه نخست، علاوه بر اثبات آن دیدگاه، به روشنی قادر بر رد و طرد دیدگاه دوم نیز می‌باشد. از سوی دیگر تمسک و استدلال به آیات ذکر شده برای اثبات دیدگاه مذکور از چند جهت مورد مناقشه و مخدوش است، زیرا:

۱. آیاتی که برای اثبات دیدگاه نخست ذکر شد با صراحت از وحیانی بودن الفاظ و ساختار عربی قرآن سخن می‌گویند و «تلاوت»، «ترتیل»، «القاء قول» که همگی از ویژگی‌های ساختار ظاهری متن به شمار می‌آیند، از تبعیت محض پیامبر از وحی الهی و عدم دخالت در تبدیل و تغییر آن سخن گفته‌اند. در برخی از این آیات، «عربییت» قرآن به طور مستقیم، به خداوند انتساب یافته است.^۱ بنابراین، تفسیر آیاتی که محل نزول قرآن را قلب مبارک رسول الله ﷺ می‌داند، باید به گونه‌ای صورت گیرد که با آیات فراوان دیگر سازگاری و همخوانی داشته باشد.

۲. وحیانی بودن الفاظ، عبارات و ساختار عربی قرآن، هیچ منافاتی با نزول قرآن بر قلب پیامبر ﷺ ندارد، زیرا نه قرآن و نه هیچ یک از اندیشمندان معتقد به وحیانی بودن الفاظ، نزول وحی را با مکانیزم مادی و ساز و کارهای حسی تبیین نکرده‌اند. نزول معارف و مفاهیم بلند آسمانی در قالب الفاظ، عبارات و لسان عربی مبین، اگرچه مورد تأکید قرآن و باور قاطبه مؤمنان، از آغاز نزول وحی تا کنون بوده است، لیکن این سخن و باور مستلزم آن نیست که در تحقق وحی، اسباب و وسایل حسی متعارف همچون دهان و زبان (از ناحیه فرستنده) و گوش (از ناحیه دریافت کننده) به کار آمده باشد. همان گونه که وحی از مقوله علم حضوری است، قالب‌ها و ساختار ظاهری آن نیز می‌تواند از مقوله علم حضوری باشد و نمی‌توان ادعا کرد که وحی از مقوله علم حضوری است در حالی که قالب‌ها و ساختار ظاهری تحقق آن از نوع اسباب و وسایلی باشند که در علم حصولی به کار می‌آیند. (مصباح یزدی: ۱۳۶۷: ۲۶ و ۲۷)

بنابراین بیان، همان گونه که در تحقق وحی، مفاهیم و معارف بلند آسمانی از دریای بیکران علوم الهی به طور حضوری بر وجود پیامبر ﷺ عرضه می‌شود و در اثر آن، وجود مبارک پیامبر ﷺ توسعه یافته و به دریای علوم الهی اتصال می‌یابد، هم‌زمان قالب‌ها، عبارات و ساختار ظاهری متناسب با آن مفاهیم و معارف ژرف در وجود او نقش می‌بندد و هم‌چون آینه‌ای در منظر او قرار می‌گیرند. همین قالب‌های نقش بسته در وجود پیامبر ﷺ است که او را قادر می‌سازد وحی الهی را بدون ذره‌ای تغییر و کاستی و فزونی بر آدمیان عرضه نماید.

۱. (ر.ک.): زخرف: ۳ و ۴؛ یوسف: ۵.

بر این اساس، آیاتی که قلب پیامبر ﷺ را محل نزول وحی اعلام کرده‌اند، نه تنها با آیاتی که الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن را وحیانی می‌دانند هیچ برخورد و تنافی ندارند، بلکه همه آیات، مکمل و متمم یکدیگر می‌باشند.

علامه طباطبایی ذیل آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره شعراء که بر نزول قرآن بر قلب پیامبر ﷺ تصریح دارد، ضمن رد دیدگاهی که الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد، بر پاسخ بالا تأکید کرده است. وی بر این باور است که «قلب» در آیه مذکور عبارت است از نفس انسانی که صاحب شعور، ادراک و اراده است و نزول وحی بر قلب را در آیه یاد شده، ناظر بر کیفیت تلقی و دریافت وحی توسط پیامبر می‌داند. وی تصریح می‌کند که دریافت وحی توسط وجود مبارک پیامبر ﷺ صورت می‌گرفته و هیچ یک از حواس ظاهری در آن دخالت نداشته. پیامبر هنگام وحی، فرشته وحی را می‌دید و سخن او را می‌شنید بدون آنکه در این دیدن و شنیدن چشم و گوش و حواس ظاهری خود را به کار گیرد. (طباطبایی، بی تا، ج ۱۵: ۳۱۷)

۳. قرآن کریم پس از آنکه در آیات ۱۹۳ و ۱۹۴ سوره شعراء از نزول قرآن بر قلب پیامبر سخن می‌گوید، می‌فرماید: «بَلِّسَانَ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ؛ ما این قرآن را به زبان عربی روشن نازل کردیم». (شعراء: ۱۹۵) و این خود حاکی از عدم منافات نزول وحی و وحیانی بودن الفاظ و ساختار ظاهری متن قرآن است. بنابراین، آیاتی که قلب پیامبر را محل نزول وحی الهی می‌دانند به هیچ وجه نمی‌توانند مستند قابل قبولی برای دیدگاه دوم به حساب آیند، از این رو، این دیدگاه ادعایی است که از هیچ پشتوانه علمی و برهانی برخوردار نمی‌باشد.

نتیجه

از کاربرد «تلاوت» (که در آن لفظ مد نظر است) در مورد آنچه از سوی خدا بر پیامبر ﷺ نازل شده است، الهی بودن لفظ قرآن استفاده می‌شود. ثانیاً واژه «کلام الله» در آیات دو بار بر قرآن کریم اطلاق شده است: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ؛ و هرگاه یکی از مشرکان به تو پناه آورد [که از دین آگاه شود] به او پناه ده تا کلام خدا را بشنود و سپس او را [بی هیچ خوف] به مأمن و منزلش برسان». (توبه: ۶)

«يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ...؛ می‌خواهند سخن خدا را تغییر دهند». (فتح: ۱۵)

مراد از «کلام الله» در این آیه شریفه، بخشی از قرآن است. اطلاق «کلام الله» بر قرآن کریم دلالت بر الهی بودن لفظ آن دارد، زیرا «کلام» در لغت، به سخن انتقال

دهنده معنا و اصوات پشت سرهم برای رساندن معنا گفته شده است. بنابراین، لفظ داشتن و دارای معنا بودن در مفهوم کلام اخذ شده است و به همین دلیل در آیه ۶ سوره توبه فعل «یسمع» به کار رفته و از شنیدن کلام خدا سخن به میان آمده است. علاوه بر اینکه وقتی استناد سخنی به گوینده، صادق است که خود او معانی را در قالب الفاظ ریخته باشد و به آن نظم داده باشد؛ اگر پیامبر ﷺ الفاظ قرآنی را خود انشاء کرده و به معانی، لباس لفظ پوشانده باشد، دیگر قرآن کلام الله نخواهد بود و با توجه به اطلاق «کلام الله» بر قرآن موجود و مفهوم «کلام» که در آن لفظ داشتن لحاظ شده است، روشن می‌شود که الفاظ قرآن کریم الهی هستند نه ساخته و پرداخته پیامبر اکرم ﷺ.

منابع و مأخذ:

- قرآن کریم
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۵ق)، *لسان العرب*، قم: ادب الحوزه.
- حسینی، موسی (۱۳۷۹)، «وحيانی بودن الفاظ قرآن»، مشهد: دفتر تبلیغات اسلامی، ش ۲۱-۲۲.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۷۴)، *تاریخ نهضت های دینی - اسلامی معاصر*، تهران: بهبهانی.
- خرماهی، بهاء الدین (۱۳۶۴)، *تفسیر و تفاسیر جدید*، تهران: کیهان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۵)، *المفردات فی غریب القرآن*، ارومیه.
- زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله (۱۴۲۷ق)، *البرهان فی علوم القرآن*، قاهره: دارالحدیث.
- زرقانی، محمد عبدالعظیم (بی تا)، *مناهل العرفان فی علوم القرآن*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان (۱۳۸۰)، *الاتقان فی علوم القرآن*، فخر دین.
- صادقی، هادی (۱۳۸۲)، *کلام جدید*، قم: کتاب طه و نشر معارف.
- طباطبایی، محمد حسین (۱۳۶۱)، *قرآن در اسلام*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (بی تا)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۸۴)، *قرآن شناسی*، ج ۱، قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- معرفت، محمد هادی (۱۳۶۸)، *التمهید فی علوم القرآن*، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- موسوی بجنوردی، محمد کاظم بن حسن (۱۳۷۰)، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، تهران.
- مجتهد شبستری، محمد (۱۳۷۵)، *هرمنوتیک کتاب و سنت*، تهران: طرح نو.
- میر محمد زرنندی، سید ابوالفضل (۱۳۶۹)، *تاریخ و علوم قرآن*، ج ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۶۷)، *راهنما شناسی*، ج ۱، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۶)، *مجموعه آثار*، ج ۲، تهران: انتشارات صدرا.

- مایکل پترسون و دیگران (۱۳۷۹)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران: طرح نو.
- مصطفوی، حسن (۱۳۷۱)، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ناصحیان، علی اصغر (۱۳۸۹)، *علوم قرآنی در مکتب اهل بیت علیهم السلام*، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.
- نصر حامد ابوزید (۲۰۰۰م)، *مفهوم النص، دراسة فی علوم القرآن*، ج ۵، بیروت: المركز الثقافی العربی.

